

## صورت‌بندی مؤلفه‌های پدیدارشناختی مذهب تشیع در برساخت جغرافیایی هویت ملی ایران در عصر صفوی

احسان لشگری تفرشی<sup>۱</sup>

تاریخ وصول: ۱۴۰۲/۰۸/۱۴ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۴۰۳/۰۳/۱۳  
(DOI): 10.22034/shistu.2024.2015074.2389

### چکیده

نگاه غیر تعمیم‌گرا به هویت ملی و وابسته دانستن آن به اندیشه‌های سیاسی، در مطالعات جغرافیای سیاسی - انتقادی در سالیان اخیر مورد توجه بسیار قرار گرفته است. در این زمینه یکی از مکاتب زمینه‌ساز در باب مطالعه چگونگی برساخت بُعد جغرافیایی هویت ملی در ذیل مکتب «پدیدارشناسی»، به رهیافت «پدیدارشناسی روح» هگل بازمی‌گردد که شناخت پدیدار را مستلزم این‌همانی عینیت و ذهنیت در دوره‌ای از تاریخ و حاصل خودآگاهی اندیشه سیاسی می‌داند که توسط دولت در جهت معنا بخشیدن به این باهم بودگی مطرح می‌گردد. در این زمینه یکی از مهم‌ترین تحولات سیاسی عصر صفویه (۱۵۰۱ - ۱۷۲۴م) تبدیل مذهب تشیع به اندیشه سیاسی حکومت و استفاده از آن برای شکل‌دهی به هویت ملی در ایران بود. این پژوهش کوشیده است با اتکا به روش «تفسیری» و در چارچوب مفهوم «پدیدارشناسی روح» هگل مؤلفه‌های اصلی اندیشه سیاسی تشیع را در برساخت هویت ملی ایران در دو مقیاس ملی و فراملی بررسی کند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد خوانش حکومت صفوی در این دوره از آموزه‌های مذهب تشیع موجب اعطای مشروعیت و جایگاه معنوی به پادشاهان و از جمله انتساب آنها به امامان شیعی گردید و به دنبال آن امکان محوریت یافتن پادشاه در برساخت هویت ملی فراهم آمد. از سوی دیگر، حکومت صفویه با سیاسی نمودن مذهب تشیع، آن را در تضاد با برابر نهاد (آنتی تز) خود قرار داد، به گونه‌ای که در این دوره غیریت‌سازی جغرافیای سیاسی (ژئوپلیتیک) با حکومت اهل سنت عثمانی و از یک نیز در مقیاس فراملی در برساخت هویت ملی مردم ایران مؤثر بود. کلیدواژه‌ها: تشیع، هویت ملی، صفویه، پدیدارشناسی روح، مقیاس.

۱. دانشیار «جغرافیای سیاسی»، دانشگاه یزد / lashgari@yazd.ac.ir

## مقدمه

برخی از اندیشمندان مفهوم «حس تعلق به سرزمین» و «ایجاد هویت ملی» را مربوط به عصر تجدد می‌دانند. در نظر آنها تحول در مؤلفه‌های اقتصادی همچون ادغام بازارها در سطح ملی، توسعه شهرنشینی و تکوین قراردادهای اجتماعی موجب پیدایش حکومت فراگیر در عصر تجدد گردید و زمینه‌های هویت مشترک را در مقیاس ملی فراهم آورد.

برخی دیگر معتقدند: هویت مشترک اجتماعی پدیده‌ای تاریخی بوده و در هر مقطعی از تاریخ مجموعه‌ای از گفتمان‌ها و اندیشه‌های سیاسی زمینه‌ساز ایجاد هویت ملی و شکل‌گیری حس تعلق به سرزمین می‌گردند. (Winder, 2015, P.56) در این باره یکی از مکاتب زمینه‌ساز در باب مطالعه چگونگی برساخت بُعد جغرافیایی هویت ملی، «پدیدارشناسی» است که با عبور از دیدگاه‌های تجربی و فراروایت‌ها، این پدیدار را در بستر تاریخی - اجتماعی و یا در خوانش ذهنی شناسنده (سوژه) بررسی می‌نماید.

بنابراین «پدیدارشناسی» به‌مثابه یک مکتب فلسفی، دارای ابواب و رویکردهای گوناگون است و لزوماً از مسیری واحد تبعیت نمی‌کند. یکی از رهیافت‌های پدیدارشناختی به اندیشه‌های هگل بازمی‌گردد که پدیدار را بر خلاف هیوم (Hume) و کانت (Kant) متعلق به عالم ذهنی می‌دانست و شناخت آن را مستلزم این‌همانی عینیت و ذهنیت در دوره‌ای از تاریخ قلمداد می‌نمود و از آن با عنوان «پدیدارشناسی روح» نام می‌برد. (احمدوند، ۱۳۸۶، ص ۱۲) در این دیدگاه، پدیدارشناسی در هر مقطع تاریخی مبتنی بر فهم هستی‌شناختی روح و اندیشه متافیزیکی است (نظری و صحرایی، ۱۳۹۱، ص ۱۹) که پشت سر پدیده‌ها و از جمله پدیده‌های جغرافیای سیاسی، نظیر هویت ملی قرار دارد.

در چارچوب دیدگاه پدیدارشناسی هگل الگوی انطباق سرزمین و ملت و برساخت سازه جغرافیایی هویت ملی نیازمند اندیشه‌ای است که توسط حکومت کارسازی شده و قلمرو هویت ملی را در مقطعی از تاریخ متبلور می‌سازد. بنابراین هویت اجتماعی ملت‌ها، نه موجودیتی طبیعی، بلکه حاصل اندیشه‌ای سیاسی است که توسط حکومت‌ها در مقطعی از تاریخ بر روی بخشی از زمین به وضعیت خودآگاهی رسیده است. (Storey, 2009, P.3)

بر این مبنا در چارچوب دیدگاه «پدیدارشناسی روح» هگل، چگونگی شکل گرفتن هویت مشخص در مقیاس ملی، حاصل کنشگری اندیشه سیاسی است که توسط حکومت به امر واقع تبدیل شده، در جهت معنا بخشیدن به این باهم بودگی به کار گرفته می‌شود. (Hegel, 2008, P.133)

در نظر هگل، پدیداری هر نماد و شکل جغرافیایی (از جمله هویت ملی) ماحصل عقلانیتی است که در مقطعی از تاریخ بروز یافته است. در این دیدگاه با اینکه اصالت فضا مردود شمرده می‌شود، لیکن تأثیر عملکرد گفتمانی حکومت‌ها در مقطع زمانی خاص بر چگونگی شکل‌گیری هویت ملی و به دنبال آن، مفهوم جغرافیایی هویت ملی بررسی می‌گردد. این در حالی است که شکل دقیق و چگونگی رویه‌های اجتماعی در طول زمان به وسیله نهادهای سیاسی - تاریخی تغییر می‌یابد، به گونه‌ای که نوعی بازتولید و بازتفسیر دائمی از ارزش‌ها، نمادها و خاطرات وجود دارد که میراث متمایز ملت‌ها را شکل می‌دهد. (اسمیت، ۱۳۸۳، ص ۳۰)

در این زمینه یکی از مهم‌ترین تحولات سیاسی - اجتماعی حکومت صفویه تبدیل آیین تشیع به اندیشه سیاسی حکومت و استفاده سیاسی از آن برای شکل‌دهی به هویت متجانس ملی در عصر صفویه در ایران بود. مذهب تشیع تا پیش از برآمدن صفویان، مضمونی غیرسیاسی و در حاشیه نزاع‌های گفتمانی بود؛ لیکن به سبب حمایت قدرت سیاسی صفویه از آن در ایران توسعه یافت و به سرعت پیروان آن افزون‌تر گردید.

پادشاهان صفوی با اتکا به باورهای آیین تشیع و گسترش آن موفق گردیدند با مدیریت خود، گسست‌های اجتماعی - سیاسی پیشین جامعه را کم کنند و انسجام اجتماعی را در قلمرو سیاسی ایران مجدداً محقق سازند. از این‌رو طرح تشیع صفوی نقش مهمی در برساخت هویت ملی و تجمیع اجزای پراکنده طایفه‌ای - قومی در ایران داشته است، به گونه‌ای که مجموعه‌ای از نمادها و فرایندهای انسانی با تأثیرپذیری از پویش سیاسی آیین تشیع، نمادهای جدیدی از قلمرو متعین سیاسی را در ایران نمایان ساختند. (شجاعی‌زند، ۱۳۷۶، ص ۱۸)

می‌توان اذعان نمود که طوایف و ایلات قزلباش پیرو شاه اسماعیل صفوی قادر گردیدند به کمک ساخت اندیشه سیاسی تشیع، ملی‌گرایی مذهبی را در ایران بنیان نهند. این در حالی است که مؤلفه‌های مرتبط با نقش‌آفرینی اندیشه سیاسی تشیع در برساخت هویت ملی در عصر صفوی کمتر در تطبیق‌پذیری با نظریه «پدیدارشناسی روح» هگل مد نظر قرار گرفته است. به ویژه اینکه اندیشه تاریخی در دیدگاه مزبور در جهت ایجاد شکل فضایی هویت ملی دارای یک مؤلفه انسجام درونی و یک مؤلفه ایجاد تمایز بیرونی است که موجب می‌گردد قاعده‌مندی در دو بعد ملی و فراملی به یکی از جلوه‌های شناسایی این اندیشه سیاسی منجر گردد.

از این‌رو مقاله حاضر نقش‌آفرینی اندیشه سیاسی تشیع در برساخت هویت ملی در ایران عصر صفوی را در چارچوب مفهوم «پدیدارشناسی روح» هگل در دو مقیاس ملی و فراملی مطالعه و بررسی کرده است.

### مناسبات دین و دولت و برساخت پدیدارشناختی هویت ملی در اندیشه هگل

مطابق نظریه «پدیدارشناسی» هگل، هویت ملی قبل از آنکه عینیت یابد در فرایندی مباحثات فکری آغاز می‌شود و با قصد دولت در کارسازی آن در قالب امر واقع صورت عقلانی پیدا می‌کند و در شکل جغرافیایی (Geographic Context) تبلور می‌یابد و به خود آگاه می‌شود. این تجلی جغرافیایی حاصل تحقق اندیشه سیاسی و تبدیل آن به کنش جمعی و مرحله‌ای از صیورورت آن در تاریخ است.

در این دیدگاه الگوی عقلانی برساخت هویت ملی می‌بایست نه در شکل تحمیل امر عقلانی بر امر واقع، بلکه در درون امر واقع که در محدوده فضایی خاص عقلانی گشته است، کشف گردد. بنابراین پدیدار و از جمله هویت ملی در جغرافیای سیاسی نمایان‌گر حقیقت مطلق و تعمیم‌گرا نیست، بلکه تجلی تدریجی و تاریخی آن در ظرف مکانی هویت نمایان می‌گردد. در این دیدگاه هر عصری دارای روح ویژه و یگانه‌ای است که مبتنی بر آن وجوه هستی‌شناختی متمایزی در باب چگونگی برساخت هویت ملی ظهور می‌یابد که باید در زمینه تاریخی خود فهم گردد. (ماتارسه، ۱۴۰۰، ص ۷۳)

به‌ویژه اندیشه سیاسی مستقر در مصدر قدرت، صرفاً متولی برساخت مجموعه‌ای از قوانین و دستگاه اداری حاکم نیست، بلکه حالت ناب واقعیت و اصالت روح در مقطعی از تاریخ است که عقلانیت، اخلاق و انسجام اجتماعی را تداعی می‌نماید. (Hegel, 1984, P.451)

به بیان دیگر، دولت عبارت است از: فعلیت یافتن اراده ذاتی و تداعی آن به مثابه عقلانیت در خود و برای خود. با عضویت افراد جامعه در آن فرد از عینیت، حقیقت و نظم اجتماعی برخوردار می‌گردد (مهرنیا، ۱۳۹۰، ص ۱۱۶) و درمی‌یابد که برای به سرانجام رساندن مبنای وجودی خود باید در زندگی گسترده‌تر اجتماعی ادغام شود که همان دولت است.

بنابراین در انگاره هگل، تعادل و نظم مطلق هنگامی حاصل می‌شود که همه تضادها میان مراتب فروتر حقیقت در یک نهاد پایانی از میان برود که این نهاد پایانی در قالب مفهوم «دولت» تداوم می‌یابد (سبزه‌ای، ۱۳۸۶، ص ۸۴)؛ زیرا غایت نهایی فرد و زندگی اجتماعی ذاتاً یکسان است و دولت دربرگیرنده تمام شهروندان و نهادهایی است که به موجب استقرار در قلمرو سرزمینی مشترک، شکل گرفته‌اند. با تولد حکومت، نظم، عقل و آزادی افراد که خانواده و جامعه مدنی از تأمین آنها ناتوان است، ضمانت می‌گردد.

پس جامعه مدنی دولت بالفعلی است که هنوز شکل نگرفته است؛ زیرا جامعه مدنی دربرگیرنده تنش‌ها و جدایی بین نیروهای اجتماعی است و مهار آنها منوط به سازماندهی عمودی جامعه مدنی است که در قالب مفهوم «حکومت» تداعی می‌یابد. در این زمینه ضرورت برآورده ساختن نیازهای اجتماعی ناخواسته روحیه همکاری جمعی را طلب می‌نماید و این فرایند در نهایت، منجر به ظهور حکومت در جامعه خواهد گردید. (Allen, 2003, P.95)

اندیشه «پدیدارشناسی روح» هگل، برای نهاد سیاسی حاکم در یک دوره تاریخی نقش علی و تعیین‌کنندگی قایل است و تاریخ را در چارچوب تحول اندیشه سیاسی دولت‌ها تفسیر

می‌نماید. بر اساس هگلیسم، زمان تاریخی فضایی را در مقیاس ملی به وجود می‌آورد که دولت آن را اشغال کرده، بر آن حکومت می‌کند. به باور هگل فضای جغرافیایی «بنیاد» طبیعت را تشکیل می‌داد، اما «حقیقت» آن را تشکیل نمی‌داد و حقیقت فضا حاصل اندیشه‌ای است که در مقطعی از زمان بر فضا حاکم می‌گردد.

در این دیدگاه الگوی تجانس‌یابی اجتماعی فضای ملی مربوط به آن است که چه کسی در چه زمانی و با چه آمریتی می‌تواند معنا و روابط اجتماعی را تعیین نماید. در عین حال، این رابطه در ذات خود، حرکت، نفی، رقابت و در نتیجه تغییر اجزا را به دنبال دارد و این تضاد و نفی میان پدیده‌ها منجر به ظهور دیالکتیک فضایی خواهد شد. (جانباز و مسگری، ۱۳۹۲، ص ۲۳)

در این چارچوب نظری حاکمیت سیاسی - تاریخی صرفاً یکی از اشکال یا وضعیت خاص اعمال قدرت نیست، بلکه از جهتی همه صور روابط قدرت به حاکمیت سیاسی - تاریخی باز می‌گردد، به گونه‌ای که بازسازی دیدگاه‌های مرتبط با حاکمیت بیان‌گر حلقه ارتباطی میان تبارشناسی قدرت و تبارشناسی شناسایی فضای جغرافیایی در معنای عام خویش است. در این زمینه، حتی آگاهی شهروندان با تغییر الگوی تولید فضا می‌تواند دچار دگرگونی شود، به گونه‌ای که اندیشه سیاسی توسط دولت به مفعول «ابژه» تبدیل می‌شود و با تعیین تنگناها، هدایت‌گر، محدودکننده یا الهام‌بخش رفتار شهروندان خواهد بود. (Laydar, 1997, P.166)

در چنین رهیافتی به جای تحقیق در صدق و کذب هویت‌های اجتماعی که در اساس دیدگاه هگل وجود ندارد، بر چگونگی برساخته شدن آنها تأکید می‌گردد. مواجهه پدیدارشناسانه هگل به گونه‌ای است که می‌کوشد اندیشه و روح مطلق را که سازنده هویت اجتماعی است، توصیف نموده، چگونگی برساخت پدیدار فضایی - تاریخی متعاقب آن را تبیین کند. بنابراین هویت اجتماعی برونداد توالی و مجموعه‌ای از روابط است و نمی‌توان آن را به یک شیء انتزاعی تنزل داد.

به اعتقاد هگل زندگی اجتماعی است که ارادهٔ افراد را به ارادهٔ عقلانی تبدیل می‌نماید و این ارادهٔ عقلانی در ذهن فردی پدید نمی‌آید، بلکه در رابطه با مقتضیات زندگی مشترک شکل می‌گیرد که بخش مهمی از آن منبعث از کارکرد نهاد قدرت سیاسی - تاریخی است. در دیدگاه هگلی وقتی انسان به مرحله‌ای می‌رسد که با دیگران در قالب کارکرد طبیعی حکومت یگانه و متحد می‌گردد، گامی بلند به سوی خودآگاهی برداشته است. از این رو هویت اجتماعی جایی است که انسان خویشتن خویش را در پیوند با دیگران دریافته، از این نظر در انگارهٔ هگلی غایت نهایی فرد و زندگی اجتماعی ذاتاً یکسان است. (Bond, 2014, P.188)

بنابراین دولتی که هگل آن را تعریف می‌کند «دولت عقلانی» در برهه‌ای از تاریخ است که می‌تواند روح انسجام و اخلاق اجتماعی را مبتنی بر مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها، از جمله دین استوار سازد و با اتکا به آن هویت اجتماعی و یا به بیان هگل، روح تاریخی را شکل دهد. بنابراین آموزه‌های دینی به مثابه یک «ابژکتیو» توسط دولت می‌توانند ماهیت ایجابی پیدا نموده، مناسبات میان شهروندان را سامان دهند (لوکاچ، ۱۳۸۶، ص ۲۸-۲۹) و شکل فضایی پیدا کند.

اتکای دولت به دین در ساخت انسجام اجتماعی و غیریت‌سازی با رقبا از منظر هگلی به معنای نقش انضمامی دین در فضایی نمودن اندیشهٔ تاریخی - سیاسی و غیرذاتی نمودن امر دینی است. در ساختار گفتمانی هگل، دین در مقطعی از تاریخ به مثابه «تز» می‌تواند توسط دولت در برابر «آنتی‌تز» خود آشکار گردیده و «سنتز» آنها با یکدیگر سبب تحول در الگوی قلمروسازی دولت در بُعد اجتماعی - فضایی شود و مقولات محسوس، همچون هویت اجتماعی را برساخت نماید.

در این دیدگاه، دین ترکیبی از «ادراک دینی» در «بستری تاریخی» است که ادراک ذهنی از حقیقت و از جمله هویت سرزمینی را برساخت می‌کند. از این رو آنچه نزد هگل بالذات دارای ارزش و حیات وجودی است، «دولت» است که می‌تواند ابزارهای گوناگونی را در جهت نهادینه نمودن انسجام اجتماعی و اطاعت شهروندان از قوانین مدنی به کار گیرد.

در این زمینه، اساساً دین غایت‌مندی و پایان‌محتومی را در ورای عالم محسوس فرض می‌کند که با کارکرد کلیت‌گرایانه دولت‌ها از منظر هگل همسو می‌باشد. بنابراین انگاره دین در نگاه اندیشه‌های متأخر هگل امر پدیداری است که توسط دولت و از طریق تشبیه به امور محسوسی که کوشش در بیان امر واقع دارد، سامان می‌یابد. (فاضلی و بیات، ۱۳۹۲، ص ۲۳۱) بنابراین هگل از ذاتی بودن ایمان دینی عبور می‌کند و از آن به منزله ابزاری برای انسجام نظام فکری یاد می‌کند.

### زمینه‌های تبدیل آیین تشیع به روح تاریخی در دوره صفویه

در اواخر قرن نهم هجری قمری گروهی جنگاور در شمال غرب ایران و منطقه شرق آناتولی متشکل از سواران ترک سر بر آوردند. رهبر این گروه شاه اسماعیل از نوادگان شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود که با استفاده از ضعف حکام محلی، موفق گردید قدرت و نفوذ صفویان را به کل فلات ایران گسترش دهد و سلسله صفویه را بنیان نهد. وی بعد از تصرف تبریز و با معرفی خود به عنوان پادشاه ایران، تشیع دوازده امامی را مذهب رسمی ایران اعلام کرد.

تا پیش از ظهور صفویان، هجوم مغولان و تیموریان به ایران و ظلم و قتل و غارت‌های مکرر آنها موجب گرایش مردم به تصوف گردیده بود. تحت این شرایط گروهی از مشایخ با کناره‌گیری از دنیا و پیشه ساختن زهد، جامعه ایران را به این جمع‌بندی رساندند که پارساترین مقامات دینی این گروه هستند که در عمل و نظر، از مواهب دنیا دوری گزیده‌اند. استقبال و پیروی گسترده مردم از این طبقه اجتماعی موجب افزایش اعتبار آنها و برانگیختن احترام نسبت به آنها گردید و در میان مردم و حکام مقبولیت فراوانی یافتند، به گونه‌ای که در این دوره خانقاه‌های متعددی در نقاط گوناگون ایران ایجاد شده بود.

بخشی از این پذیرش نیز بدان سبب بود که جامعه ایرانی تنها چیزی را می‌پذیرفت که جنبه ماورایی داشته باشد. عده‌ای از مردم نیز برای به دست آوردن امنیت و رهایی از

تجاوزات مغولان و تیموریان به جرگه اهل تصوف و عرفان وارد گردیده بودند تا در پناه قدرت خانقاه، شیوخ و مرشدان صوفیه، از بیدادگری حاکمان سیاسی در امان باشند. در این شرایط، پادشاهان و سران مغول و ترکان تازه مسلمان نیز نسبت به صوفیان و عرفا اظهار ارادت می‌نمودند. (نوذری، ۱۳۹۳، ص ۲۵۵)

طریقت صفوی در چنین مرحله‌ای از تاریخ قدم به عرصه وجود نهاد و بانی آن شیخ صفی‌الدین موفق گردید تا بسیاری از حکام و امرای زمانه را به خود جلب کند و از حمایت مادی و معنوی آنها برخوردار شود. به طور کلی گسترش تصوف در این دوران ناشی از تهاجم مکرر اقوام ترک و مغول، موجب افول شهرنشینی و گسترش هرچه بیشتر زندگی ایلی - روستایی گردید و به دنبال آن سطح خردورزی جامعه به شدت پایین آمد و راه را برای بسط نگرش صوفیانه فراهم ساخت. به فرمان تیمور، اراضی منطقه کالخوران اردبیل وقف خاندان صفوی گردید و در نتیجه، این خاندان پشتوانه مالی لازم را برای تبلیغ و جذب مریدان به دست آوردند (سیوری، ۱۳۷۲، ص ۱۱) و قادر گردیدند طی چند نسل پیروان متعددی را در ایران، شام و آسیای صغیر تربیت نمایند.

از سوی دیگر فرهنگ سیاسی مردم و نخبگان غیرحکومتی نیز در مقطع ظهور صفویه تا حد زیادی دارای ماهیتی قدسی، درون‌پرداز، عارفانه و جبرگرا بود و عدم اندیشه‌ورزی در باب چگونگی ساخت دولت در این فرهنگ سیاسی رواج داشت. با توجه به هجوم سهمگین مغولان و تیموریان و جنگ‌ها و مصیبت‌های سهمگین ظهور یافته در مقطع زمانی ظهور صفویه، پناه بردن به خدا از شر اقوام مهاجم و ظالم، از بنیادهای ظهور این نوع فرهنگ در ایران عصر صفوی بود. این مسئله بر ظهور عرفان‌زدگی و صوفی‌گری در ایران و عدم اندیشه‌ورزی در زمینه چگونگی ساخت دولت نقش داشت. همچنین سبب می‌گردید تا در زمان ظهور صوفیان تنها تصوف و شیخوخیت عارفانه قادر باشد توجیحات لازم برای مشروعیت نهاد حکومت را فراهم آورد. از این‌رو رابطه متقابل تصوف و نهاد قدرت در دوره شاه اسماعیل صفوی قادر گردید زمینه را برای ساخت حکومت فراگیر فراهم آورد.

آمیختگی تصوف با مذهب تشیع که تا آن روزگار نوسانات گوناگونی را پشت سر گذاشته بود، ظرفیت‌های اجتماعی آن را بیش از پیش بالا برد. صفویان بر خلاف بیشتر حکومت‌های پیشین خاستگاه قبیله‌ای نداشتند و رهبران آنها دارای طریقتی یکجانشین و شهری بودند و مبانی عقیدتی صوفیانه سبب گرایش مردم و قبایل دیگر به آنها گردید. (اشراقی و علوی، ۱۳۹۳، ص ۲۷۹)

به بیان دیگر، بر خلاف بسیاری از سلسله‌های پیشین که مقبولیت نخست آنها بر پایه قدرت ایلی و طایفه‌ای بود و رئیس طایفه به تدریج می‌توانست با متحد ساختن افراد قبیله خود به سلطنت برسد، در حکومت صفویان کارکرد خانقاه قادر گردید حکومتی پایدار را در دوره‌ای پر آشوب در ایران برقرار نماید. (جعفریان، ۱۳۸۳، ص ۲۳-۲۴)

از سوی دیگر، ایرانیان پس از پذیرش اسلام و به‌ویژه در زمان خلفا همواره مورد آزار بودند و به عنوان شهروند درجه دو یا سه قلمداد می‌شدند و پس از ترویج گسترده آیین تشیع در عهد صفوی آرمان عدالت‌خواهی خود را در این مذهب یافتند. (احمدی و دیگران، ۱۳۹۳، ص ۲۶۵)

بر این مبنا شالوده هویت و ایدئولوژی به گونه‌ای بر پایه تشیع دوازده امامی در عصر صفوی پی‌ریزی گردید که دارای تعارض فقهی و کلامی با آموزه‌های اهل تسنن بود. حتی حکومت صفویه با حکومت‌های شیعی پیشین (نظیر آل بویه) که همزیستی مسالمت‌آمیز با خلفای عباسی داشتند نیز متمایز بود و برای نخستین بار مذهب تشیع به ابزار قلمروسازی و هویت‌پروری تبدیل گردید. گسترش مذهب تشیع متأثر از گرت‌برداری صفویان از حکومت محلی سربداران بود که با حاکمیت ایلخانی در تعارض قرار داشتند و بنیان این تعارض را بر پایه عناصر شیعی بنا نهاده بودند. در این دوره با وجود تساهل و تسامح نسبت به اقلیت‌های زرتشتی و ارمنی، به اهل سنت سخت‌گیری بسیاری می‌گردید.

از این رو از جمله مهم‌ترین ویژگی‌های ساخت سیاسی حکومت صفوی برخوردار از ایدئولوژی مذهبی، پابندی به آن از طریق تأسیس نهادهای مجری امور دینی، تعهد به حفاظت و پایداری از مذهب رسمی - حتی از طریق جنگ با همسایگان - و مقابله با مخالفان داخلی این آیین دینی بود. (گودرزی، ۱۳۸۷، ص ۲۲۰)

همچنین قبایل ترک‌نژاد با نام «قزلباش» که از قبایل روملو، شاملو، استاجلو، قره‌مانلو، تکلو، ذوالقدر، قاجاریه، افشار، بیات و رساق تشکیل شده بودند، نقشی مهم در به قدرت رسیدن صفویان و تثبیت مذهب رسمی در ایران ایفا نمودند، به گونه‌ای که شاه اسماعیل صفوی طی مدت ده سال قادر گردید ضمن ایجاد وحدت سرزمینی در ایران، با حمایت قزلباش‌ها و رسمی نمودن آیین تشیع، هویت مشترک ملی را در ایران ایجاد کنند.

**برساخت هویت ملی بر مبنای غیریت‌سازی جغرافیای سیاسی با جهان اهل تسنن در عصر صفویه**

در چارچوب مفهوم «پدیدارشناسی روح» هگل، منشأ شکل‌گیری قلمروخواهی کشورها در مقیاس فراملی خودآگاهی یافتن به نظام اندیشه خویشتن در قالب بیگانگی با نیروها و اندیشه‌های متضاد است. (هگل، ۱۳۹۰، ص ۷۸) در تاریخ ایران نیز تعارض‌های جغرافیای سیاسی بر اساس پیوندیابی و رابطه برساخته در مقابل «دیگری» بی‌ریزی گردیده است. به طور کلی هدف نیروهای سازنده جامعه انسانی یا ملت عموماً ایجاد یک هویت مشترک است. این امر گاه با ایجاد یک دشمن فرضی یا واقعی باعث ایجاد احساس «ما» در افراد جامعه می‌گردد. (Braden & Shelly, 2000, P.146)

در نظر هگل نیز بالفعل شدن روح و اندیشه سیاسی در قالب یک دولت جهانی امکان‌پذیر نیست، بلکه مطابق نظر وی دولت ملی با مجموعه دیگری از دولت‌ها در یک تضاد گفتمانی به سر می‌برد و جلوه اندیشه سیاسی خود را در قالب تعارض‌های جغرافیای سیاسی تداعی می‌نماید. (پلامناتز، ۱۳۹۲، ص ۲۴۱)

توجه هگل به جنگ به مثابه مرحله مهمی از حرکت عقل در تاریخ، سبب گردیده است قلمروخواهی جغرافیای سیاسی به یکی از نمادهای پدیداری اندیشه سیاسی دولت در فلسفه هگل تبدیل گردد؛ زیرا کسب هویت مبتنی بر دیدگاه ذات‌گرایی امکان‌پذیر نیست و حضور «دیگری» است که در شکل دادن به هویت و به تبع آن سرزمین مؤثر است.

تشیع صفوی نیز بر عکس تشیع آل بویه، دارای معارضه جدی با تفکر اهل سنت بود و در نتیجه، در این دوره تسامح نسبت به اهل تسنن کاهش چشمگیری یافت. در عصر صفوی اندیشه سیاسی تشیع از منظر نظری در کسوت «روح مطلق» به هیچ چیز خارج از خود اجازه وجود نمی‌داد و به واسطه کارکرد دولت در قالب هویت سرزمینی، خود را بازمی‌نمود. علمای تشیع نیز در مقطع شکل‌گیری حکومت صفوی به عنوان راویان تشیع و در همراهی با قدرت سیاسی، حاکمان اهل تسنن عثمانی را دشمن و مخالف حکومت شیعی معرفی نمودند. در نتیجه، این گسل فرهنگی - اعتقادی موجب ظهور ساخت جغرافیایی سیاسی متعارض میان حکومت صفویه و حکومت‌های سنی مجاور گردید. به‌ویژه آنکه پادشاهان عثمانی خود را خلفای اسلامی قلمداد می‌نمودند که حق حکومت بر همه مسلمانان را برای خود ملحوظ می‌داشتند و این در حالی بود که با رسمی شدن تشیع در ایران دیوار استواری در مقابل امپراتوری عثمانی ایجاد گردید. (احمدی، ۱۳۸۹، ص ۴۱)

مطابق دیدگاه هگل، حقایق در جهان، مخلوق تضاد گفتمانی با آنتی‌تز خود هستند و تعارض‌های جغرافیای سیاسی عصر صفوی نیز در قالب تعارض اندیشه تشیع با جهان اهل سنت و به‌ویژه امپراتوری عثمانی عینیت یافت. در این فرایند اندیشه تشیع در مرحله اول «وجود محض و نامتعین» بود که پس از احراز بار سیاسی توسط آن به وسیله دولت صفوی به عینیت (وحدت اجتماعی با مرزهای مشخص سیاسی) تبدیل شد و در قالب اندیشه‌های عقلانی و مطلق در تاریخ صفویه بازنمایی گردید.

از نظر هگل دولت بر حسب ماهیت خود «فردیت» دارد و نفی نیز یکی از بخش‌های بنیادین فردیت به شمار می‌رود. فردیت موجود در دولت‌ها از طریق غیریت‌سازی با آنتی‌تز خود به قلمروخواهی جغرافیای سیاسی تبدیل می‌گردد. (هگل، ۱۳۷۸، ص ۳۹۶)

از این رو به دنبال رسمی شدن آیین تشیع در دوره صفویه، احساسات دینی - ملی مردم ایران در برابر تهاجمات عثمانی تقویت گردید و ضمن ایجاد انسجام لازم برای تحقق دولت ملی، گسل جغرافیای فرهنگی (ژئوکالچر) میان حکومت صفوی و عثمانی هر چه بیشتر پررنگ گردید. در این دوره برخورد با اهل سنت و لعن خلفای سه گانه موجب تهییج بیشتر احساسات و قوی‌تر گردیدن پیوند گروه‌ها و طبقات اجتماعی با یکدیگر می‌شد. علمای تشیع در این دوره، به‌ویژه در جنگ با عثمانی، با صدور احکام و فتاوی خود، حرکت پادشاهان صفوی را جهاد شرعی، مقام ایشان را همسو با امام واجب الطاعه و همراهان آنان را سربازان راه خدا و دشمنان آنان را اهل کفر معرفی می‌نمودند.

عثمانیان از یک سو با تسلط بر تمام سرزمین‌های عربی، خود را خلیفه مسلمانان می‌پنداشتند و از سوی دیگر در اندیشه گسترش قلمرو امپراتوری خود و جهانی ساختن دین اسلام، صفویه را مانع اهداف خود می‌انگاشتند.

جوامع تحت حاکمیت عثمانی نوعاً بر یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت بودند و حکومت مرکزی که خود را مروج این مذاهب می‌دانست، تشیع را برنمی‌تافت و بارها به قصد تغییر مذهب تشیع به قلمرو صفویه لشکر کشید. در جهت این تعارض، جغرافیای فرهنگی حکومت صفویه به خاطر احترام به عتبات مقدس عراق، دوست نداشت این اماکن در تصرف حکومت عثمانی باقی بماند و پیوسته می‌کوشید که آن را ضمیمه قلمرو سرزمینی خود نماید. این مسئله به تقابل دو حکومت منجر می‌گردید.

همچنین صفویان درصدد برآمدند سفر به مکه را به سبب نیاز به عبور از قلمرو عثمانی، کم‌رنگ نموده، با بازسازی بارگاه امام رضا علیه السلام آن را زیارتگاه شیعیان قرار دهند. (ملاحسینی و دیگران، ۱۳۹۸، ص ۶۲)

علاوه بر این ازبکان نیز از مروجان سرسخت مذهب حنفی بودند و مذهب تشیع را بدعتی آشکار و خروج از دین می‌دانستند و این مسئله نیز موجب تعارض فرهنگی ازبکان با حکومت صفویه می‌گردید.

بنابراین دولت صفوی به عنوان مهم‌ترین موضوع سیاست در اندیشه هگل، دارای اندیشه سیاسی تشیع بود که در تضاد با اندیشه سیاسی اهل سنت در امپراتوری‌های عثمانی و ازبک، ماهیت سیاسی - فضایی پیدا کرد و به شکل‌گیری انسجام اجتماعی در ایران عصر صفوی یاری رساند.

### اثر رسمی‌شدن تشیع در بازتعریف جایگاه معنوی پادشاهان صفوی و نسبت آن با برساخت هویت ملی

در طول تاریخ ایران، تلاش برای احراز حداقلی از مشروعیت دینی توسط حکومت‌ها مورد اهتمام بازیگران سیاسی بوده و به‌ویژه از دوره ساسانیان به بعد، دین با نظام حکمرانی تا حد زیادی آمیخته بوده است. پس از ورود اسلام به ایران نیز همواره دین در صحنه حکمرانی و دستگاه حکومتی به صورت پررنگ وجود داشته است. به‌ویژه در اندیشه سیاسی اسلام، غایت همه امور بازگشت به جهان آخرت است و حکومت ضامن اجرای بهینه شرع بوده، و تحقق این هدف نیازمند تقسیم ساختاری و فضایی قدرت نبوده است. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۱۷۹)

در این زمینه در اندیشه سیاسی تشیع، حکومت صفوی تصاحب قدرت را تنها از طریق افرادی مقبول می‌دانست که از نسب شیعی و تأییدات قدسی برخوردار باشند. دولت صفوی نیز که با حمایت قبایل قزلباش تشکیل گردید، از ابتدا در معرض خطر جنگ داخلی قرار داشت؛ لیکن ایمان به باورها و تعالیم صوفیه آنها را از تقابل با یکدیگر دور نگاه می‌داشت. قزلباش‌ها علی‌رغم وابستگی قبیله‌ای متفاوت، از یک ویژگی مشترک برخوردار بودند و آن ایمان معنوی نسبت به شاه صوفی و مرشد کامل بود که توانسته بود اخوت طریقتی را جانشین تعصب قبیله‌ای سازد و در ادامه، فقه تشیع توانست جایگزین تصوف گردد و به تداوم این هویت منسجم یاری رساند. (جمالزاده و درستی، ۱۳۹۸، ص ۹۰)

بنابراین در زمان شکل‌گیری حکومت صفویه ارتباط میان شاه اسماعیل صفوی و طوایف قزلباش بر اساس رابطه مریدی و مرادی برقرار گردید. به‌ویژه شاه اسماعیل صفوی از جایگاه و قداستی ویژه برخوردار بود و علمای شیعی نیز برای وی مقام الوهیت قایل شدند و وی را با عناوینی همچون «امام عادل» و «خلیفه زمان» خطاب می‌نمودند. (Newman, 1993, P.70-71)

پادشاهان صفوی برای تثبیت حکومت خود، نیازمند آن بودند که ایدئولوژی صوفیانه مبتنی بر شور ایمان را که زمینه‌ساز یک قیام بزرگ بود، با ایدئولوژی باثباتی جایگزین نمایند. همچنین رسیدگی به امور عمومی، از قبیل تجارت، کشاورزی، قضاوت و دیگر امور نیازمند مبنایی حقوقی بود که فقه شیعه می‌توانست آن را فراهم سازد. همه این موارد به تثبیت انسجام اجتماعی کمک می‌کرد.

در اندیشه سیاسی تشیع صفوی، حاکم مقتدر «ظل الله فی الارض» یعنی سایه خدا بروی زمین محسوب می‌گردید که با مفاهیم شیعی «نیابت امام غایب» و «حاکم عادل» تلفیق گردید (شاردن، ۱۳۷۴، ص ۱۳۴) و به بازتولید مشروعیت نظم سلطانی منجر شد. برخی فقهای این دوره از باب همگامی با پیروان شاه اسماعیل، رساله‌ای در باب جایز بودن سجده بر وی نگاشتند و معتقد بودند: هر کس اطاعت پادشاه نکند، لاجرم از اطاعت خداوند نیز خارج شده است. (تشکری و نقیبه، ۱۳۹۳، ص ۵۳)

صفویان با اسطوره‌سازی از شاه اسماعیل صفوی، از وی به‌مثابه رهبری مقدس یاد نمودند و پادشاهان صفوی را مروج مذهب تشیع و زمینه‌ساز ظهور امام موعود ع دانستند. بنابراین تقدس‌بخشی به جایگاه پادشاه صفوی تعین انضمامی اندیشه سیاسی تشیع به منظور وحدت‌آفرینی و ساخت هویت ملی بود.

در اندیشه هگلی نیز دین دانشی است که موجودات بشر از آموزه‌های الهی درک نموده‌اند. این آموزه‌ها در فراسوی جهان نیست، بلکه فقط از طریق پدیداری آن در دولت و انعکاس آن در زمین است که وجه درونی پیدا نموده (مصلح، ۱۳۹۲، ص ۴۷۸)، به پدیده‌های عقلانی در متنی فضایی تبدیل می‌گردد.

در پدیدارشناسی روح هگل، چون اندیشه‌هایی وجود دارند که رخداد‌های این جهان تجلیات آنها به شمار می‌آیند، بنابراین اندیشه تشیع نیز با اعتباردهی به پادشاهان صفوی جلوه عینی هویت ملی را در این دوره تولید نمود. بر اساس منطق هگلی هر شیء ظاهراً ثابت - از جمله انسجام اجتماعی - در اصل نوعی حرکت ذاتی و جوهری دارد که در این حرکت، اندیشه به فضا هویت خاص می‌بخشد و بنابراین تصور وجود سوژه و ابژه و استقلال آنها از یکدیگر مردود است. (مجتهدی، ۱۳۷۰، ص ۷۲)

مطابق نظریه «پدیدارشناسی روح» هگل، سیر تطور و پیکربندی آگاهی و حل دوگانگی میان ادراک دینی و تجربه دنیوی بر یکدیگر قابل تطبیق است. (سینربرنیک، ۱۳۹۵، ص ۷۱) در این زمینه پادشاه معنوی در سنت تاریخی حکومت صفوی پدیداری بوده که با انتساب به تبار امامان شیعی جایگاه قدسی پیدا کرده و دستیابی به وحدت هویتی را امکان پذیر ساخته است. از این رو جایگزینی آگاهی نسبت به جایگاه پادشاه در عصر صفوی حاصل یک ارتقای گفتمانی بود و از خلال آن تفسیر سنتی از پادشاهان مقتدر در عصر صفوی، جای خود را در مشروعیت‌دهی به پادشاه منتسب به امامان شیعی داد.

بنابراین، «مشروعیت» به مثابه مسئله استعلایی پادشاه که «سایه خدا در روی زمین» به شمار می‌آید، در متون تشیع عصر صفوی، به سبب انتساب به ائمه اطهار (ع) امکان پذیر گردید و عقلانیت مبتنی بر قدسیت پادشاه را در تاریخ عصر صفوی سامان داد. بدین‌روی مسئله استعلایی پادشاه مقتدر که در سراسر تاریخ ایران به‌منظور هویت‌آفرینی وجود داشت، در چرخشی تاریخی، با آموزه‌های مذهب تشیع امتزاج یافت و در متن سیاسی - فضایی عصر صفوی به‌مثابه نقطه بنیادین ساخت هویت ملی ملاک عمل قرار گرفت.

اصولاً قدرت سیاسی در ذات خود، متضمن نابرابری است و در میان نابرابری‌های انسانی، هیچ‌یک به اندازه نابرابری در برخورداری از قدرت سیاسی نیازمند اخذ مشروعیت نیست. بنابراین مطابق دیدگاه «پدیدارشناسی روح»، دستگاه قدرت در هر

دوره‌ای برای تأمین مشروعیت خود، به منظور ساخت هویت ملی و مطیع ساختن طوایف و اتباع، ناگزیر بوده است ترکیبی از توجیحات اخلاقی، فرهنگی، تفسیر دین و علم را شکل دهد. (Moosavi & Kasrai, 2010, P.140)

از سوی دیگر، گستردگی سرزمین ایران در طول و عرض جغرافیایی و چگونگی استقرار عوارض جغرافیایی و گسیختگی‌های بوم‌شناسانه (اکولوژیک) مانع ایجاد یک فرهنگ مشترک در کشور می‌گردید و همین موجب تنوع فرهنگی می‌شد. (تهامی و کاویانی‌راد، ۱۳۹۲، ص ۱۲۶) ساکنان ایران در طول تاریخ مجموعه ناهمگونی از اقوام و ملیت‌های گوناگون نژادی، زبانی، مذهبی، فرهنگی و ملی بوده‌اند که هنگام ضعف حکومت مرکزی تشتت و واگرایی از خود نشان داده و تجربه تاریخی نیز نشانگر آن بوده که وجود رهبری با جایگاه قدسی بهتر می‌توانسته است این بحران‌ها را مدیریت نماید، به گونه‌ای که با اتخاذ راهبردهای گوناگون توسط آنها اختلافات فرهنگی کاهش می‌یافته و نظم، تعادل و امنیت در جامعه برقرار می‌گردیده است.

از این رو در تاریخ ایران قدرت سیاسی همواره در صدد آفرینش ایمان معنوی نسبت به مشروعیت خود بوده و بخشی از زمینه‌های ساخت واحد سیاسی سرزمینی در تاریخ ایران ناشی از جایگاه قدسی فرمانروا و نقش میانجی وی میان خدا، سرزمین و اقوام تابع خود بوده است. بنابراین در سرزمین ایران تا پیش از عصر صفوی نیز به طور مزمز امکان آشوب، کشمکش و ناامنی قومی و منطقه‌ای وجود داشت و این مسئله از منظر اجتماعی تمنای پذیرش حاکم مقتدری را ایجاب می‌نمود که در عین حال، دارای جایگاه معنوی و قدسی نیز باشد.

به همین سبب بود که هگل ادعا می‌نمود - به‌ویژه - مردم مشرق‌زمین آزادی را فقط برای یک نفر که فرمانرواست، می‌پذیرند. از این رو هگل از رهبران سیاسی تاریخ به‌مثابه قهرمانان یا مردان بزرگ یاد نموده و به تمجید از آنها پرداخته است. وی آنها را نه تنها

«پایه‌گذاران دولت‌ها»، بلکه آنها را در مقایسه با دیگران، صاحب درایت بالاتری دانسته که قادرند اندیشه سیاسی را از صورت ذهنی به عینیت تبدیل کنند (هگل، ۱۳۷۸، ص ۴۰۰) و در واقع به آن ابعاد فضایی اعطا نمایند.

این دیدگاه با منطق قهرمان‌گرایی هگل تطبیق می‌کند که مردانی بزرگ در پی ایجاد دولت تاریخی وارد میدان می‌شوند و این قهرمانان به‌مثابه عاملان روح مطلق و همانند خود دولت مطلق، نباید با معیارهای انسان‌های معمولی داوری شوند. در نظر هگل جامعه به شدت به اندیشه سیاسی وحدت‌بخش نیاز دارد و عامل دین یکی از ابزارهایی است که با مشروعیت‌دهی به رهبران سیاسی می‌تواند چنان وحدتی را ایجاد نماید.

در این زمینه با تبلیغات پادشاهان صفوی مبنی بر احراز مقام جانشینی اهل بیت علیهم‌السلام مشروعیت افزون‌تری برای آنان نزد افکار عمومی حاصل شد، به گونه‌ای که پادشاهان صفوی از طریق ادعای سیادت خاندان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خود را وارث دولت آخرالزمان می‌دانستند. این مسئله زمینه‌ای را فراهم ساخت تا با تبلیغات گسترده و تدوین کتب انساب، صفویان در اذهان مردم از تبار امامان شیعه علیهم‌السلام قلمداد گردند (عبداللهی و کجباف، ۱۳۹۲، ص ۱۲۰) و نَسَب خود را از طریق امام هفتم علیه‌السلام به امام حسین علیه‌السلام رساندند و این نسب را به طور هوشمندانه بین مردم تبلیغ و اسباب مشروعیت خود را فراهم نمودند.

شاه اسماعیل صفوی به عنوان بنیانگذار سلسله صفوی، علاوه بر آنکه خود را پادشاه خواند، خود را به‌مثابه نایب امام عصر علیه‌السلام نیز معرفی نمود و فتوحات وی به امداد غیبی ائمه اطهار علیهم‌السلام منتسب گردید. از این‌رو در گفتمان تشیع صفوی نیاز به مفصل‌بندی و ایجاد هم‌ارزی میان پادشاه و ائمه اطهار علیهم‌السلام از طریق انتساب به خاندان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم محقق می‌گردد.

در گفتمان سیاسی تشیع صفوی تنها شخصی با اعقاب نسبی متصل به امامان معصوم علیهم‌السلام توان ایجاد اتحاد میان اقوام نامتجانس و ساخت انسجام سیاسی فراگیر در سرزمین ایران را داشت و پادشاه، دربار و دولت از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر بودند و در تلفیق با آموزه‌های مذهبی دارای جایگاه معنوی و قدسی گردیدند و نهاد پادشاهی بیرون از چارچوب انتساب به امامان شیعی علیهم‌السلام مشروعیت نداشت. نمایاندن سلاطین به عنوان موجوداتی فراتر از انسان‌های معمولی موجب شکل‌گیری هاله تقدس در جود شخص فرمانروا و حاکم می‌گردید و این مسئله تا حدی می‌توانست فکر شورش و قیام علیه حکومت و پادشاهان را از اذهان مردم و بازیگران سیاسی بزدايد. در این چارچوب، همه اقوام و قبایل فقط به شرط تمکین و اطاعت از پادشاه در زمره مسلمانان واقعی محسوب می‌شدند.

#### نقش آفرینی علمای شیعه در مشروعیت‌بخشی به قلمروسازی هویتی صفویان

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تبدیل امر واقع به امر عقلانی، مطابق نظریه «پدیدارشناسی هگل» نقش آفرینی شارحان اندیشه در مشروعیت‌آفرینی تبدیل ذهنیت به عینیت است. به بیان دیگر، هر واقعیت عینی امر متعینی است که در چارچوب فرایند شدن و ظهور، نیازمند تبیین و مشروعیت‌آفرینی است تا هستی یک نماد اجتماعی و نیستی نمادهای مغلوب را تبیین نماید.

شاهان صفوی هیچ‌گونه شناخت و تعلق خاطری به تاریخ ایران قبل از اسلام نداشتند و درصدد هم‌ذات‌پنداری با پادشاهان ایران باستان نیز نبودند. به بیان دیگر، بر خلاف حکومت‌های سامانیان و آل بویه که یکی از مؤلفه‌های برساخت انسجام اجتماعی در دوره خود را احیای سنن حکومت‌های ایران باستان می‌دانستند، صفویان توجهی به تاریخ ایران باستان در جهت برساخت انسجام اجتماعی نمی‌کردند. علاوه بر این، اتکای تک‌عاملی به مذهب تشیع به‌مثابه امر سیاسی در دوره صفویه موجب گردید مؤلفه زبان فارسی نیز چندان در تولید انسجام اجتماعی نقش‌آفرینی نداشته باشد و قلمروسازی هویتی صرفاً بر مبنای اندیشه تشیع سامان یافت.

این در حالی بود که حضور علما و فقهای شیعی در زمان ظهور صفویان در ایران ناچیز بود. از این رو حکومت صفوی به منظور ترویج آیین تشیع و اجرای حقوق و شریعت مطابق موازین تشیع امامیه، علمای این مذهب را از سایر سرزمین‌های اسلامی، از جمله عراق، بحرین و جبل عامل لبنان به ایران دعوت نمود. (جعفریان، ۱۳۷۹، ص ۱۱۹) این فقها به‌مثابه شارحان اندیشه سیاسی تشیع به کمک نظامیان قزلباش و پادشاهان صفوی شتافتند و کوشیدند مشروعیت ایجاد قلمرو هویتی را به امر عقلانی و به برهان‌های عقلی و نقلی تبدیل نمایند.

در این زمینه آنان به تدریج شروع به انتشار آثار و تربیت شاگردانی کردند تا از این طریق، مشروعیت بخشی به حکومت صفوی، اداره امور شرعی و قضایی و به‌طور کلی تلفیق نهاد سیاست و آیین تشیع با سهولت بیشتری انجام پذیرد. در آثار علمای تشیع این عصر، پادشاهی هدیه‌ای از جانب خداوند دانسته شده که مردم حق شورش و طغیان علیه آن را ندارند. اتکا به این آراء فقهی زمینه‌های لازم برای سیادت پادشاهان صفوی را فراهم نمود. بنابراین مهم‌ترین وجه گفتمان تشیع حضور رهبری سیاسی است که به درک شهودی دست یافته و این جایگاه کم و بیش مورد تأیید علمای تشیع این دوره نیز قرار گرفته بود.

چون - به‌ویژه - در دوره ابتدایی شکل‌گیری حکومت صفوی، علمای تشیع غالباً از دیگر سرزمین‌های اسلامی وارد سرزمین ایران شده بودند، به حمایت مادی پادشاهان صفوی نیاز داشتند و متقابلاً با استناد و تدوین متون شیعی در این دوره می‌کوشیدند به ایجاد انسجام اجتماعی و قلمروسازی هویتی پادشاه مشروعیت بخشند. (احمدی و فرایی، ۱۳۹۹، ص ۵۶)

این دسته از علما با تدوین اندیشه سیاسی تشیع، در تبدیل جایگاه پادشاهی به نهاد قدسی و مورد تأیید ائمه اطهار علیهم‌السلام و امام زمان علیه‌السلام اهتمام جدی ورزیدند. (Abisaab, 2004, P.11) علاوه بر آن، اجتناب از مخالفت سیاسی با پادشاهان صفوی نیز در آموزه‌های فکری علمای این دوره وجود داشت. بنابراین مطابق دیدگاه هگل نقش پادشاه فرهمند در ساخت هویت سرزمینی در فراشد زمانی - مکانی عصر صفویه در قالب اندیشه سیاسی تشیع آشکار گردید و عقلانیت بخشی علمای تشیع به کارکرد پادشاه، بخش مهمی از شکل‌گیری تاریخی هویت سرزمینی عصر صفویه بود که در این عصر نمود یافت.

## نتیجه‌گیری

دیدگاه هگل با نفی هویت سرزمینی طبیعت‌گرا و مردود دانستن وجود مؤلفه‌های مادی و طبیعی، بر این اعتقاد است که هویت سرزمینی از اندیشهٔ سیاسی دولت ریشه گرفته و این پدیدار نمی‌تواند فراتر از زمان و مکان درک شود. در این دیدگاه پدیدارهای جغرافیای سیاسی - از جمله هویت ملی - نشانه‌ای از یک تحلیل استقرایی نیست، بلکه نشانه ظهور آن در ذیل یک روح یا اندیشه است.

در این زمینه در عصر صفوی مبانی تفکر فقه شیعی به صورت گسترده‌تری با قدرت سیاسی درآمیخت و رابطهٔ متقابل پادشاهی با نهاد دین منسجم‌تر گردید. پادشاهان صفویه دریافته بودند که عقاید صوفیانه عنصری کارا در ایجاد دگرگونی و رسیدن به قدرت سیاسی است؛ لیکن برای ساخت هویت سرزمینی منسجم پشتوانه قابل اطمینانی نخواهد بود. بر این مبنا برای دستیابی به اندیشهٔ ساخت قلمرو سرزمینی، آیین تشیع دوازده امامی رسمیت یافت و بار سیاسی به خود گرفت.

بدین‌روی حکومت صفوی با اتکا به اندیشه تشیع به دنبال ایجاد معنا و ارزش‌های مشترک برای افراد جامعه و پیوند زدن آنها به یکدیگر و ساخت هویت ملی فراگیر بود. در اندیشهٔ سیاسی تشیع، موضوع استعلایی پادشاه مقتدر که در سراسر تاریخ ایران در جهت هویت‌آفرینی وجود داشت، با گسستی تاریخی با آموزه‌های مذهب تشیع امتزاج یافت و در متن سیاسی - فضایی عصر صفوی به‌مثابه نقطه بنیادین ساخت هویت سرزمینی ملاک عمل قرار گرفت.

در این زمینه در اندیشه مزبور، پادشاه به‌مثابه سایه خدا بر روی زمین با مفاهیم خاص شیعی، همچون انتساب به ائمه اطهار علیهم‌السلام و نیابت امام غایب عجل‌الله‌تعالیه تلفیق گردید و امکان ساخت هویت ملی را در عصر صفویه فراهم آورد. با توجه به ماهیت مذهبی اندیشهٔ تشیع، احتیاج حکومت صفوی به حضور عالمان شیعی به‌مثابه شارحان هویت ملی، از همان ابتدا

احساس شد و به تبع آن، همواره فقهای شیعی در دستگاه حاکمیت و در کنار پادشاهان حضوری مؤثر داشتند و در جهت برساخت مکانی هویت مبتنی بر نقش‌آفرینی تشیع اقدام نمودند. از منظر هگل نیز شارحان قدرت نمادهای انسجام‌آفرین - از جمله دین - را در درون جامعه انسانی تعریف نموده، آن را تاریخی می‌شمارند.

از سوی دیگر، نزد هگل دولت به مثابه نهاد اصلی متکفل سیاست، دین را در جهت اندیشه‌های خود به پدیده عقلانی و در تضاد با آنتی‌تز خود قرار داده، با اتکا به آن، قلمروخواهی جغرافیای سیاسی با دشمنان در چارچوب یک تضاد گفتمانی شکل می‌یابد؛ زیرا بر اساس دیدگاه «پدیدارشناسی روح»، بخشی از سرچشمه ساخت هویت ملی بازتاب موضوعیت یک اندیشه سیاسی و فضامندی آن در برابر سایر اندیشه‌های سیاسی است. ایجاد هویت ملی نیز اساساً برای تعریف و تثبیت خود، به غیر و دگر بیرونی نیاز دارد و حکومت صفوی نیز در تعارض فرهنگی - اعتقادی آشکار با حکومت اهل تسنن عثمانی در غرب و ازبکان در شرق و شمال شرق قرار داشت و از طریق این فرایند، قادر گردید مذهب تشیع را به نماد پاسداری از مرزها و حفظ کیان هویت ایرانی تبدیل نماید.

عالمان تشیع نیز در این دوره با صدور فتوای مذهبی به مثابه شارحان این اندیشه، سبب تحریک احساسات دینی مردم و خودآگاه ساختن آنها در حفظ سرزمین مقدس شیعیان در برابر رقبای بزرگ اهل تسنن، به ویژه امپراتوری عثمانی می‌گردیدند. بنابراین مطابق دیدگاه هگل تمایلات قلمروگستر حکومت‌ها ناظر به اندیشه‌ای است که در مقطعی از تاریخ به مثابه روح مطلق، کنش سلطه‌جویی و نفوذ را مشروعیت می‌بخشد. به بیان دیگر، کنشگران و بازیگران سیاسی برای قلمروگستری صرفاً نیازمند استفاده از قدرت سخت به منظور توسعه نفوذ خود نیستند، بلکه در مرحله اول نیازمند اندیشه‌ها و طرح‌هایی هستند که مشروعیت این قلمروخواهی را توجیه می‌نمایند.

## منابع

۱. احمدوند، شجاع (۱۳۸۶)، «فلسفه سیاسی هگل و مدرنیته»، پژوهش حقوق عمومی، سال ۹، ش ۲۳، ص ۱۲-۲.
۲. احمدی، عباس و فرایی، بنت‌الهدی (۱۳۹۹)، گسترش تشیع در بستر جغرافیایی ایران، تهران، انجمن ژئوپلیتیک ایران.
۲. احمدی، عباس و همکاران (۱۳۹۳)، «تبیین زمینه‌ها و مؤلفه‌های جغرافیایی- فرهنگی فراگیری مذهب تشیع در ایران»، جغرافیا، سال ۱۲، ش ۴۱، ص ۲۵۷-۲۷۷.
۳. احمدی، عباس (۱۳۸۹)، «نقش مذهب در گسترش حوزه نفوذ؛ مطالعه موردی: تشیع و ایران»، ژئوپلیتیک، سال ۶، ش ۱، ص ۳۷-۷۴.
۴. اسمیت، آنتونی (۱۳۸۳)، ناسیونالیسم، نظریه، ایدئولوژی، تاریخ، ترجمه منصور انصاری، تهران، تمدن ایرانی.
۵. اشراقی، احسان و علوی، نصرت خاتون (۱۳۹۳)، «وحدت مذهبی ایرانیان در دوره صفوی، شیعه‌شناسی، سال ۱۲، ش ۴۷، ص ۲۵۹-۲۸۲.
۶. پلامناتز، جان (۱۳۹۲)، شرح و نقدی بر فلسفه سیاسی و اجتماعی هگل، ترجمه حسین بشیریه، چ پنجم، تهران، نشرنی.
۷. تشکری، علی‌اکبر و نقیعی، الهام (۱۳۹۳)، «تعامل و تقابل تصوف و تشیع در عصر صفوی»، پژوهش‌های تاریخی، سال ۶، ش ۲، ص ۴۹-۶۶.
۸. تهامی، مرتضی و کاویانی‌راد، مراد (۱۳۹۲)، «حکومت جهانی در تصور ژئوپلیتیک ایران باستان»، ژئوپلیتیک، سال ۹، ش ۳، ص ۱۱۷-۱۳۹.
۹. جانباز، امیدرضا و مسگری، علی‌اکبر (۱۳۹۲)، «پیدایش سوژه اجتماعی در اندیشه هگل»، غرب‌شناسی بنیادی، سال ۴، ش ۱، ص ۲۳-۴۲.
۱۱. جعفریان، رسول (۱۳۸۳)، صفویه از ظهور تا زوال (۹۰۵-۱۱۳۵)، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

۱۲. جعفریان، رسول (۱۳۷۹)، *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*، تهران، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۱۳. جمالزاده، ناصر و درستی، احمد (۱۳۹۸)، «جامعه‌شناسی تاریخی دولت؛ گسست در پیوند نخبگان و ساخت دولت در عصر صفوی»، *دانش سیاسی*، سال ۶، ش ۲، ص ۷۳-۱۰۶.
۱۴. سبزه‌ای، محمدتقی (۱۳۸۶)، «بررسی مقایسه‌ای دیدگاه‌های هگل، مارکس و گرامشی درباره دولت و جامعه مدنی»، *پژوهش علوم سیاسی*، سال ۳، ش ۴، ص ۷۵-۱۰۳.
۱۵. سیوری، راجر (۱۳۷۲)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز.
۱۶. سینربرنیک، رابرت (۱۳۹۵)، *شناخت هگل‌گرایی*، ترجمه مهدی بهرامی، تهران، نشر لاهیتا.
۱۷. شاردن، ژان (۱۳۷۴)، *سفرنامه شوالیه شاردن*، ترجمه دانیال یغمایی، تهران، توس.
۱۸. شجاعی‌زند، علیرضا (۱۳۷۶)، *مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین: بررسی جامعه‌شناختی مناسبات دین و دولت در ایران اسلامی*، تهران، تبیان.
۱۹. فاضلی، محمدهادی و بیات، محمدرضا (۱۳۹۲)، «جایگاه دین در نظام فلسفی هگل»، *ادیان و عرفان*، سال ۴۶، ش ۲، ص ۲۲۱-۲۴۱.
۲۰. عبداللهی، نوراله و کجیاف، علی اکبر (۱۳۹۲)، «مشروعیت صفویان و پادشاهی نادر»، *تاریخ نامه ایران بعد از اسلام*، سال ۳، سال ۶، ص ۱۱۷-۱۳۸.
۲۱. گودرزی، حسین (۱۳۸۷)، *تکوین جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران با تأکید بر دوره صفویه*، تهران، تمدن ایرانی.
۲۲. لوکاچ، گئورگ (۱۳۸۶)، *هگل جوان، پژوهشی در رابطه دیالکتیک و اقتصاد*، ترجمه محسن حکیمی، تهران، نشر مرکز.
۲۳. ماتارسه، کریگ (۱۴۰۰)، *هگل؛ فیلسوف شامگاه: شرحی مقدماتی از فلسفه هگل*، ترجمه حسین مافی مقدم و مصطفی محمددوست، تهران، نقد فرهنگ.
۲۴. مجتهدی، کریم (۱۳۷۰)، *درباره هگل و فلسفه او*، تهران، امیرکبیر.

۲۵. مصلح، علی اصغر (۱۳۹۲)، **هگل**، تهران، علمی.
۲۶. ملاحسینی، رضا و متقی، افشین و کریمی‌پور، یداله (۱۳۹۸)، «تبین بسترهای سیاسی - فضایی نقش آفرینی ژئوپلیتیکی کربلا به عنوان کانون ایدئولوژیک شیعه»، **ژئوپلیتیک**، سال ۱۵، ش ۳، ص ۵۷-۹۰.
۲۷. مهرنیا، حسن (۱۳۹۰)، رابطه دین و دولت در نظام فلسفی هگل، **حکمت و فلسفه**، سال ۷، ش ۱، ص ۱۰۹-۱۳۶.
۲۸. نظری، علی اشرف و صحرايي، علیرضا (۱۳۹۱)، «کاربست رهیافت و روش پدیدارشناسی در علوم سیاسی»، **فصلنامه سیاست**، سال ۴۲، ش ۳، ص ۱۷-۳۴.
۲۹. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۶)، «مطالعه تطبیقی تحول دولت در غرب و ایران»، **مجموعه مقالات دولت مدرن در ایران**، به کوشش رسول افضل، قم، دانشگاه مفید.
۳۰. نوذری، عزت‌الله (۱۳۹۳)، **تاریخ اجتماعی ایران**، تهران، خجسته.
۳۱. هگل، گئورگ (۱۳۷۸)، **عناصر فلسفه حق؛ خلاصه‌ای از حقوق طبیعی و علم سیاست**، ترجمه مهبد ایرانی‌طلب، تهران، نشر قطره.
۳۲. هگل، گئورگ (۱۳۹۰)، **عقل در تاریخ**، ترجمه حمید عنایت، تهران، شفیعی.
33. Abisaab, RulaJurd. (2004), **Convening Persia: Religion and Power in the Safavid Empire**, New York: I.B. Tauris.
34. Allen, J. (2003), "Power". In: **A Company on to Political Geography**, Ed. by John Agnew & et al, London, Blackwell.
35. Braden, Kathleen. & Shelly, Fred (2000), **Engaging Geopolitics**, New York, and Prentice Hall.
36. Bond, Dean W (2014), "Hegel's Geographical Thought", **Environment and Planning D: Society and Space**, 32(1), 179- 198.
37. Heggler, G, F, W (2008), **Philosophy of History; Reading Hegel, Hegel's introduction**, Aakash singh and rimona mohapara (eds), Melbourne.
38. Hegel, G, F, W (1984), **Hegel's lecture on the philosophy of Religion**, vol. 1, Introduction and the Concept of Religion, University of California Press.

39. Layder, Dereki (1997), **Modern social theory; Key debates and new direction**, London, UCL Press.
40. Moosavi, Sadroddin & Kasraei, Mohammad-Salar (2010), “Geopolitical elements of political legitimacy”, in: Bisitun Inscription, **Geopolitics**, Vol. 6, no.4, P. 139-153.
41. Newman, Andrew (1993), **Rebirth of Persian Empire: Safavid Iran**, New York, Tauris.
42. Storey, David (2009), “Political Geography”, **International Encyclopedia of Human Geography**, Oxford, Elsevier
43. Winder, Gordon (2015), “Historical Geography”, **International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences** (Second Edition). In: doi.org/10.1016/B978-0-08-097086-8.72024-1, enomenology, Scale.